

درسی متفاوت: گناه پدری و آبا و اجدادی



قبل از اینکه ما فصل دوم و سوم موضوعات راجعه عیسی و روح القدس را شروع کنیم این مهم است که اول این را بدانیم که چرا خداوند باید ابتدا توسط عیسی و روح القدس به سوی ما انسان ها بیاید. اگر ما به این اعتقاد داشته باشیم که ما می توانیم گناه های خودمان را بدون کمک عیسی از بین ببریم دیگر به عیسی و روح القدس نیازی نخواهیم داشت. ما در انجیل این را یاد می گیریم که ما نمی توانیم به تنهایی گناه های مان را از بین ببریم. گناه قدرتی است که در طول زندگی بر ما فشارهای زیادی می آورد و در لحظه مرگ هم ما را به فنا می برد. از این رو بزرگترین دروغ شیطان به ما این است که هیچ گناهی وجود ندارد. و یا دروغی دیگر که اصلا شیطانی وجود ندارد. حتی امروزه بین مسیحیان این گفته می شود که گناه بر روی زندگی ما انسان ها فشار زیادی را آورده است. بطوری که آدم می تواند از روی گفته های مصاحبه شونده یک پناهنده مسیحی در دادگاه این را بفهمد که اصلا موضوع گناه را او درست متوجه نشده است بخاطر اینکه در اینباره به اندازه کافی در کلیسا صحبت نشده است. کسی که بگوید شیطان و گناهی وجود ندارد به این معنی است که مثلا یک دکتر بجای تشخیص دقیق مرضی یک بیمار در حال مرگ را ، با تجویز یک قرص ساده او را گول بزند و آن بیمار جان خودش را از دست بدهد. همین مقایسه هم برای مقوله گناه صدق می کند. یعنی اگر کسی از وجود گناه خبر نداشته باشد پس بنابراین او هم نمی داند که چرا باید به عیسی و روح القدس نیاز داشته باشیم.

ما در ریشه دو مذهب اسلام و مسیحیت این اختلاف بزرگ را می توانیم ببینیم .

در اسلام آدم این را یاد می گیرد که گناه یک چیزی است که خود شخص آن را عمل می کردند: بدین صورت که در اسلام اینگونه می باشد که هر شخص بدون گناه یعنی (فطره) بدنیا می آید. و در طول زندگی بدی به انسان روی می آورد. ما این نظریه را می توانیم در قرآن در سوره 30 ایه 30 بخوانیم:

پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست.

قرآن گناهی را که باعث شد آدم از بهشت رانده بشود را قبول دارد ولی این را رد می کند که این گناه متعلق به ما تک تک انسان ها می باشد. و گناه در اسلام اینگونه تعریف می شود که هر شخص در طول زندگی اش با آن روبه رو خواهد شد و در آنجا با

آن آشنا خواهد شد. با این نظریه هر انسان این امکان را دارد که برای خودش این تصمیم را در مقابل گناه بگیرد که آیا آن را انجام بدهد یا نه. بنابراین با این توجه اسلام دیگر نیازی به هیچ ناجی و عیسی ندارد. و یا نیازی به روح القدس ندارد که بر روی زندگی ما قرار داشته باشد. و همه اینها را یک انسان می تواند بر طبق نظر اسلام به تنهایی جبران کند.

ولی انجیل به مقوله گناه عمیق تر می نگرند.

اگر ما بخواهیم درباره گناه دقیق بدانیم که به چه معنی است. ما به داستان آفرینش در انجیل باید مراجعه بکنیم. (اول آفرینش 1:3) در آنجا اولین بار فرمان خدا شکسته می شود. در آنجا به ما روشن می شود که چقدر گناه بر ما تسلط دارد. اگر ما داستان انجیل را بخوانیم این را بیاد خواهیم آورد که در آنجا موضوع بر سر دزدیدن یک سیب نبوده است بلکه موضوع عمیق تر از این مقوله ها می باشد. و آن هم این که شیطان به اعماق وجودمان نفوذ می کند. او ابتدا سعی کرد که حوا را به شک بندازد و فرمان خدا را بی ارزش جلوه دهد و در ادامه ایمان او را از ما می گیرد. و به او می گوید که شما هرگز نخواهید مرد. و در انتها شیطان به آنها می گوید که شما ها هم همانند خدا خواهید شد.

در داستان آفرینش ما به ریشه گناه می رسیم. و در ادامه نیز شاهد این می باشیم که فرزندان این ها هم به یک جدایی از هم دچار می شوند که به قتل یک برادر منجر می شود.

همه این داستان ها در انجیل نیامده است که ما شگفت زده بشویم. بلکه این را باید بدانیم که گناه آدم و حوا به همه ما انسان ها مرتبط می شود. ما همه از آن سهم داریم.

گناه به وسیله یک انسان به جهان وارد شد و این گناه، مرگ را به همراه آورد. در نتیجه، چون همه گناه کردند مرگ همه را دربرگرفت. (رومیان 12:5)

یک سوال: حال چرا یک آفرینش خوبی همانند انسان باید به گناه دچار باشد؟ آیا خدا در آفرینش خودش نقصی داشته است؟

جواب: خدا انسان را آفرید تا موجود خوبی باشد. و این حقیقت دارد که خدا از روی محبت خودش به انسان آزادی داده تا او در مقابل خدا آزادانه تصمیم بگیرد. ولی انسان از این آزادی بر ضد خدا استفاده کرد و فرمان خدا را شکست.

موجودیت گناه: طبق گفته های انجیل، گناه چیزی است که انسان را به برده گی می کشاند (رومیان 6:16) و انسان خودش را به آن می فروشد. (رومیان 7:14) و به طوری او را نا امید می کند که انسان دیگر جلوی خودش راهی نجات بخشی نمی بیند و قدرتی در خودش نمی بیند و نمی تواند درباره آن حدسی بزند. (رومیان 7:11) و برای همین انسان بعنوان مجازات، مرگ را دریافت می کند (رومیان 6:23) و برای اینکه این گناه به این اندازه زیاد بر روی ما تسلط دارد پس نتیجه می گیریم که بجز خداوند کسی دیگری نمی تواند ما را از آن نجات دهد.

گناه، بدهکاری شخصی و مسئولیت پاسخگویی مرتبط با آن می باشد. و برای همین در زمان های دور کلمه گناه اجدادی بوجود آمد. ما نباید اید نوع گناه را با یک گناه ارثی و یا زنجیره ای مقایسه بکنیم. یعنی به عبارتی این گناه در خون پدرانمان نبوده که ما از آنها به ارث برده ایم مثل مریضی قند که یک شخص از مادرش می گیرد. و اگر من گناه ارثی را اینگونه متوجه بشوم دیگر من مسئولیت نخواهم داشت. و من می توانم تمام بدهی ها و چیزهای زندگی ام را به اجدادم مرتبط بدانم و آنها را مسئول بنامم. گناه زنجیره ای هم به این معنا می باشد که یک گناه از آدم و حوا تا به امروز به همه انسان ها به همانند یک زنجیر متصل شده است و ادامه دارد. ولی عبارت گناه در انجیل بمانند یک چیز شخصی می باشد. اعمال گناه آلود من همیشه با میل به ارتکاب گناه و نطفه موجودیت گناه در من متصل می باشند. بطوری که من نمی توانم آنها را از هم جدا بدانم. من همیشه در حال گناه بوده و مسئول آنها می باشم. چیزی که باید تغییر کند فقط یک سری از اعمال گناه آلود من نیست. و یا من نباید فقط به یک اندازه نسبی

آدم خوبی باشم تا برکات خدا را دریافت بکنم. این تغییر بسیار عمیق تر از این گفته ها می باشد زیرا انسان باید بطور کل ، یک انسان جدیدی بشود.

عیسی به یکی از فریسیان بنام نیکودیموس می گوید:

عیسی پاسخ داد: «یقین بدان تا شخص از نو تولد نیابد نمی تواند پادشاهی خدا را ببیند.»

فهمیدن این صحبت برای انسان های امروزی بسیار اسان نیست. زیرا انسان ها برای هر یک از مشکلات زندگی خودشان یک راه حل دارند. و بدین ترتیب آنها می توانند گناه هانشان را کمتر کنند. و برای هر مشکل باید یک فرصی و یا روانشناسی خاصی وجود داشته باشد. بعضی از انسان ها هم به این اعتقاد دارند که اعمال گناه فقط مرتبط به چیزهای بد اطراف مان است و آنها به فهم و درک ما ربطی ندارند و از این رو ما می توانیم به تنهایی بر آنها پیروز شده و پاک بشویم. ولی همه اینها چیزهای نامیدکننده ای هستند از طرف شیطان که به ما می گوید که ما دیگر نیازی به ناجی ما یعنی عیسی نداشته باشیم.

Martin Luther در اینجا توضیح می دهد که: انسان در یک چهار دیواری بدنیا می آید و همیشه او بدور خود دیوارهای بیشتری می کشد و جای خودش را تنگ تر می کند. گناه چیزی نیست که از انسان سر بزند بلکه این چیزی است که بر روی او قلبه کرده است و در درون او می باشد. و این قدرت زیاد را فقط خداوند و از طریق عیسی می تواند از بین ببرد:

رومیان 5:18-19: پس همان طور که یک گناه موجب محکومیت همه آدمیان شد، یک کار کاملاً نیک نیز، باعث تبرئه و حیات همه می باشد. 19 و چنانکه بسیاری در نتیجه بی اطاعتی یک نفر، گناهکار گشتند، به همان طریق، بسیاری هم در نتیجه اطاعت یک نفر، کاملاً نیک محسوب خواهند شد.

گناه ارثی انسان فقط به احساس او ربط پیدا نمی کند بلکه به درک او نیز بر می گردد. به همین دلیل یک انسان نمی تواند خداوند را از طریق تفکرات انسانی خودش پیدا کند. و آن باید از بیرون و توسط کلام خدا و روح او تاثیر بپذیرد تا نجات یابد.